

اولین فرار فلاکت‌بار شاه به روایت ثریا

۱۴ مهر ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۰۸

این پیشامد ما را کاملاً غافلگیر کرد. ما حتی کیفهای خودمان را به کلاردشت نیاورده بودیم. من مقداری از لوازم را در جعبه کوچکی جمع کردم و با عجله از همان هواپیمای ورزشی که به وسیله آن به ساحل پرواز کرده بودیم بالا رفتیم.

ثریا اسفندیاری همسر دوم شاه مخلوع در خاطرات خود درباره فرار شاه از ایران در زمان دولت مصدق می‌نویسد:

رادیوی ما ساکت شد. مدت چهارده پانزده روز پیامی دریافت نکردیم. از شدت ناراحتی عصبی نتوانستم لحظه‌ای بخوابم. نیمه شب شانزدهمین روز بود که من از شدت ناراحتی از پا درآمدم و به خواب رفتم و مجدداً ساعت ۴ بیدار شدم. در همان موقع شاه به اتاق من آمده بود. با آنکه می‌کوشیدم مثل معمول خودداری از خود نشان دهم، از مشاهده چهره‌اش حدس زدم که پیشامد ناخوشایندی رویداده است. شاه گفت: «ثریا، نصیری و همراهانش را هواداران مصدق دستگیر کرده‌اند. ما باخته ایم. می‌بایست که هر چه زودتر در برویم.» این پیشامد ما را کاملاً غافلگیر کرد. ما حتی کیفهای خودمان را به کلاردشت نیاورده بودیم. من مقداری از لوازم را در جعبه کوچکی جمع کردم و با عجله از همان هواپیمای ورزشی که به وسیله آن به ساحل پرواز کرده بودیم بالا رفتیم. آن لحظات غم‌انگیزترین اوقات زندگی‌ام بود. شاه گفت: با این هواپیما به این کوچکی نمی‌توانیم راه دوری برویم. ما می‌بایست به رامسر برگردیم و از هواپیمای قوی تری که در آشیانه انتظار ما را می‌کشد استفاده کنیم. من گفتم: اگر آنجا نباشد شاه گفت: بله اگر هنوز آنجا باشد. و بعد شانه‌هایش را بالا انداخت. به رامسر رسیدیم خدا را شکر که همه چیز رو براه بود. هنگام پرواز مردان داخل هواپیما سخت دلتنگ بودند. نزدیکی‌های ظهر مسجدهای بغداد را از پنجره کابینمان مشاهده کردیم. ما از مقامات فرودگاه خواستیم که به ما اجازه فرود آمدن بدهند. این درخواست موجب نهایت حیرت و شگفتی آنها شد. ما خود را با شرایط درهم و برهم و گیج‌کننده‌ای روبرو دیدیم که تاکنون در هیچ پروازی با نظیر آن برخورد نکرده بودیم. علت این امر از آنجا ناشی می‌شد که پادشاه عراق قبلاً برای امر بازرسی به مسافرت کوتاهی رفته بود و هر لحظه در فرودگاه انتظار فرود آمدنش را داشتند. این است که آنها طبیعتاً از سر رسیدن یک هواپیمای ناشناخته و اعلام نشده دچار شگفتی و بدگمانی شدید شده بودند. از ما می‌پرسیدند: شما کی هستید و چه می‌خواهید؟ اما شاه نمی‌خواست قصد خود را آشکارا بگوید. ما با آنها نقص موتور را عنوان کردیم. آنها در گوشه‌ای از زمین اجازه‌ی فرود به ما دادند. پس از فرود آمدن از هواپیما کارکنان به سمت ما آمدند. لکن هیچکدام از آنها ما را نشناختند. محمدرضا صفحه کاغذی از دفتر یادداشت خود در آورد و چند کلمه‌ای روی آن نوشت و آنگاه درخواست کرد که محبت کنند و پیامش را به شاه خود برسانند. آنها با بدگمانی تمام نگاهی به ما کردند و سپس ما را به کلبه‌ی کوچکی که حکم اتاق انتظار را داشت راهنمایی کردند. چند دقیقه بعد شاهد رسیدن ملک فیصل بودیم.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۸۳۱/اولین-فلاکت-فرار-شیریا-روایت-شاه-بار>